

وسواس و اضطراب

بخشید! لطفاً شلوغش نکنید، دوباره به پرونده‌ای تو این مجله باز شد، هر کی هر چی دقّی داشت سرش خالی کرد؟! اصلاً کی گفته اون چیزی که شما بهش می‌گید وسواس، همون وسواسه؟! اصلاً خود شما، بله آقای سردبیر اضافی با شما هستم، یا شما آقای رادیکال‌باشی که با اون اسم حساسیت برانگیزت خودت رو انداختی وسط میدون و هی داری شوت می‌زنی. بله با شما... از کجا معلوم که وسواسی نباشید؟ از کجا معلوم که تعریف شما از وسواس درست باشه؟!

چه بسا به کسی که وسواسیه می‌گید نرمال و به یه آدم نرمال و میانه‌رو می‌گید وسواسی. چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید آقا - اوه چه رمانتیک! - پس باید جوانب رو در نظر بگیریم. مثل این که طرف آقاقت یا خانم، جوانه یا میانسال یا کهنسال، چقدر سواد داره، در کدام دهک خوشه‌بندی قرار داره! همه اینها در تعریف ما دخالت دارن. از خانم‌ها شروع می‌کنیم که به قول بعضیا مُفْلَمَن.

چیزی که از نظر خانوم‌ها وسواس شمرده می‌شن:

این که مرد خانواده بیش از یک مرتبه در مورد قیمت اجناسی که خانم برای خودشون خریدن سؤالی بپرسه. مثلاً بگه: «خانوم اگه از بازار پایین شهر می‌خریدی بهتر نبود؟ اگه تو یه فصل دیگه می‌خریدی ارزون‌تر نبود؟ اصلاً شما به این وسیله احتیاج داشتی که خریدی؟ یا این که مرد خونه - زبونش لال - بگه: خواهرم یا مادرم یا زن داداشم این جنس رو از فلان جا ارزون‌تر خریدن» خلاصه از نظر بعضی از خانم‌ها این مرد به حتم، مردی وسواسی، دو دل و مرده که باید خودش رو به یک روان‌شناس مجرب معرفی کنه.

اما آنچه از نگاه همین صنف وسواس به حساب نمیاد:

شستن ظرفی که فقط سر سفره یا میز آورده شده و ازش استفاده نشده، نجس بودن هر چیزی که به یه نحوی خیس شده، آب کشیدن هر لباسی که چند دقیقه پوشیده شده، پوشیدن و عوض کردن و پس دادن ۱۵۰ جفت کفش در ۴/۵ ساعت. عوض

کردن ۲۵ مرتبه سرویس طلا، چک کردن روزانه دفتر تلفن موبایل همسر، ساعت‌ها بررسی و تحلیل عقلی، منطقی و فلسفی هر حرفی که از طرف خانواده شوهر زده شده به میزان لازم.

اما مرد خانواده نظرش در مورد وسواس چیه؟

اول چیزایی که بعضی از مردها اون رو وسواس می‌دونن: این که خانم خونه از آقا بخواد که با کفش روی فرش نره، این که خانم از مرد بخواد که وقتی از بیرون میاد حداقل یک مرتبه دست و صورتش رو بشوره و جوراب‌هاش رو عوض کنه. این که ماشینش رو صاف پارک کنه.

اما اون چیزایی که از نظر ایشون وسواس به حساب نمی‌یاد:

شستن و دستمال کشی ماشین روزی سه مرتبه چک کردن تعداد مهمان‌ها و پذیرایی موجود هر ده دقیقه یک‌بار. چک کردن تمام قفل‌های خونه، شیرهای آب، گاز، کنتور برق هنگام رفتن به مسافرت حداقل ده مرتبه و تنظیم آینه و دستمال کشیدن به داشبورد هر ۱۰ دقیقه یک‌بار.

آخه به اینم میگن دماغ؟! یا اندر احوالات وسواس در خرید لباس!

گلدونه

از دو هفته قبل‌تر کمد لباس‌ها در چند نوبت بررسی می‌شود که آیا کفش و لباس مناسبی وجود دارد یا نه؟

این لباس رو تو عروسی مهناز پوشیدیم؛ با این یکی رفتم مهمونی عمو اینها... زهرا عین همین کفش‌ها رو خرید، حسود! چشم نداره چیزی رو به آدم ببینه.

پس کفش‌های آهنی‌تان را بپوشید و خود را برای رفتن به خرید همراه او آماده کنید. یادتان باشد با تجهیزات بروید؛ یک بطری آب، یک دستمال عرق‌گیر، چند بسته یکک و بیسکویت برای مواقعی که گرسنه می‌شوید، چند دانه شکلات برای این که یک وقت خدای نکرده فشارتان نیافتد و وسط خیابان ولو شوید، چند بسته آدامس برای این که حوصله‌تان سر نرود و یک پتوی مسافرتی!

بالاخره خرید دیگر، آمدم

حتماً ببندی، مواظب باشی که شیر آب چکه نکنه، درها قفل باشند، چیزی جلوی دودکش را نگرفته باشی، بخاری خاموش نشده باشی، حشره‌ی موذی‌ای در خانه لانه نکرده باشی، سیفون دستشویی را همیشه بکشی، قطره‌ی آبی به آینه نپاشی، هیچ نانی کنجند نداشته باشی، موقع خوردن عسل و مربا و خامه قطره‌ای نچکد، کفش‌هایت را طبقه‌ی اول در بیاوری، کیسه زباله را با سطل بیرون ببری. از دیدن تلفن و مانی‌تور شسته شده هم می‌توان یک جورهایی چشم‌پوشی کرد! این که راه‌پله‌ها از طبقه‌ی دهم تا پایین همه خیس و شسته‌اند هم چندان جای تعجب ندارد!!! ولی قبول کنید دعوت شدن به عروسی یعنی شروع یک مراسم عزاداری و در نوع خود بی‌نظیر.

حدس زدید! اینها همه، فریادهای یکی از دوستان گلدونه‌ای و نواهای دردمنده‌ی یکی از اعضای خانواده‌اش است که دنبال یک دیوار مطمئن (که روی سر آدم خراب نمی‌شود) می‌گردد تا سرش را بکوبد بهش. دست روزگار در زندگی با چنین کسی می‌تواند از تو آدمی بسازد که دمپایی دستشویی، حمام، بالکن، آشپزخانه و روفرش، دستمال گردگیری، لکه‌گیری، خشک‌کن و سفره‌ی او را همیشه سر جایشان بگذاری و با آنها کاری جز کاربری مخصوص خودش نکنی. مواظب باشی که هیچ وقت دستت به سجاده و چادر نمازش نخورد و حتی از یک متری‌اش هم رد نشوی. کاری کنی که هیچ کودکی به او چیزی تعارف نکند. شیر گاز را

- دستاتو شستی؟ دوباره بشور، دست زن، خودم میارم! چی؟ یک فیلم سینمایی درباره‌ی مواد رادیواکتیو و انرژی هسته‌ای دارد بخش می‌شود؟ نخیر اشتباه می‌کنید. - پس این جورابای من کو؟ بلوز و شلوارم رو چه کار کردی؟ نخیر باز هم اشتباه کردید. هیچ سریال تلویزیونی یا نمایش رادیویی در حال اجرا نیست. اصلاً ما تلویزیون و رادیویمان را خاموش کرده‌ایم که بتوانیم دو کلمه با هم اختلاط کنیم. بله، درست



که در باد به اهتزاز در بیاد! و عوض کردن اسم بی کلاشش برای دوازدهمین بار.

اما آنچه وسواس به شمار می‌یاد:

این که بزرگ‌ترها - زبونم لال - در مورد طرز لباس یا آرایش ازش انتقاد کنن، این که ازش بیرسن با کدوم دوست رفته بودی سینما، این که شماره خونه همکلاسی‌هاش رو داشته باشن. این که ازش بخوان کمتر در اتاقش رو ببند و با تلفن صحبت کنه. این که کمتر از الفاظ فرنگی استفاده کنه. و این که ازش خواسته بشه به رشته و شهری که توش قبول شده بیش‌تر فکر کنه.

خب حالا با این اوصاف معلوم می‌شه که کی وسواسیه و کی وسواسی نیست، این‌طور نیست!

ست کردن با شلوار، جوراب و کمربند، نصب پخش رو ماشین بابا به اشکال مختلف و تعویض اون از هندونه‌ای به خربزه‌ای، از خربزه‌ای به آناناسی از آناناسی به هفت میوه.

حالا نظرات دختر خانوم خونه، اول اونچه وسواسی شمرده نمی‌شه:

رد کردن خواستگارهای محدود! به بهانه مسائل مهمی از قبیل: کم مو بودن - جلوی این ابوشهرزاد و بگیرید به من نزدیک نشه - داشتن سیبل، عدم گلدونی بودن هیکل، عدم داشتن ماشین کوپه، شبیه نبودن به هیچکدام از بازیگرهای سینما، داشتن یک یا چند خواهر، داشتن مادری که پسرش رو دوست داره، و از همه مهم‌تر نداشتن اسب سپید و شتلی

حالا دیدگاه پسر خانواده - البته بعضی از پسرها - نسبت به وسواس:

اول اون چیزایی که وسواسی شمرده می‌شن: این که پدر و مادر فقط به مرتبه بیرسن کجا می‌ری، با کی می‌ری، کی برمی‌گردی؟ این که پدر و مادر بیرسن چرا این‌همه پول تلفن می‌یاد - البته برای اونایی که هنوز از Dial Up استفاده می‌کنن - این که ازش بخوان کامپیوترش رو جایی بذاره که در دسترس همه باشه، این که از قیمت لباسای عجیبی که می‌خره بیرسن، این که کسی ازش بیرسه چرا وقتی موبایلِت زنگ می‌زنه جمع رو ترک می‌کنی؟

اما آنچه به نظر ایشان در جرگه وسواس

قرار نداره: برای بیرون رفتن از

منزل هر دفعه نیم ساعت جلوی آینه بودن و استفاده از انواع شانه‌ها، برس‌ها، مویچ‌ها، زل‌ها، واکس موها، صاف‌کن‌ها، کج‌کن‌ها، فرکن‌ها و کن‌های دیگر - ای بابا نمی‌دونم چرا ما هر وقت حرفی از مو می‌زنیم این ابوشهرزاد چپ‌چپ نگاهمون می‌کنه! - روزی ده مرتبه عوض کردن پیراهن و



و لازم شد. باز هم خودتان در مورد وسایل مورد نیاز فکر کنید. من چون عادت دارم سبک سفر کنم همین‌ها برایم کافی‌ست.

روز اول: تمام مغازه‌ها، فروشگاه‌ها و پاساژهایی که احتمال می‌رود مناسب باشند، مورد بررسی و مشورت قرار می‌گیرد.

روز دوم: به تمام جاهای مورد نظر سر زده شده و لباس‌ها و کفش‌های مورد پسند پرو می‌شوند. در ضمن یادداشت‌برداری از مدل‌ها، جنس آن‌ها و قیمت‌هایشان فراموش نشود.

روز سوم: به تفکر و بالا و پایین کردن مدل‌ها و قیمت‌ها، سر و وضع فروشنده، مغازه و خیابانی که در آن قرار دارند، می‌گذرد.

روز چهارم: ما داریم میریم خرید. **روز پنجم:** این روز برای دوست ما روز نحسی است! چون متوجه می‌شود که اصلاً شانس ندارد و همه‌ی مغازه‌دارها بی‌وجدان شده‌اند، جنس‌ها بُنجل است، خیاط‌ها

یک ذره خلاقیت ندارند، کفاش‌ها حالی‌شان نیست یک کفش درست و حسابی بدوزند، این رنگ‌ها اصلاً به پوستش نمی‌آید و «آخه به اینم میگن دماغ؟» و...

روز ششم: ما داریم می‌ریم همه‌اش رو پس بدیم.

و روزهای بعد: من اصلاً پامو تو عروسی نمی‌ذارم.

حمام هفت ساعتی، مته به خشخاش گذاشتن در انتخاب لباس و...

عبدالله بن سنان می‌گوید: «برای امام صادق (علیه السلام) از مردی که در وضو و نماز به وسواس مبتلا بود، یاد کردم و گفتم که او مرد عاقلی است، امام صادق (علیه السلام) فرمود: چه عقلی برای

بازیابی استقلال گذشته خود درصدد برگزاری یک تظاهرات گسترده هستند. (هویت این شخص در دست شناسایی است!)

پس از بعد از تحریر! (به نقل از بنده که بماند کی هستیم!)

مدتی است در بین دوستان تحریریه، موجی ایجاد شده که روی مطالب‌شان وسواس خاصی پیدا کرده‌اند و سردبیر و مدیرمسئول و اینها به دنبال بازیابی استقلال گذشته خود در انتخاب تیتراژ برای برخی (و نه تمام) مطالب نشریه هستند!

این هم از وسواسی که در دفتر نشریه دیدار دارد فراگیر می‌شود!

اوست و حال آن که از شیطان پیروی می‌کنند؟ از آن حضرت پرسیدم که چگونه شیطان را پیروی می‌کند؟ حضرت فرمود: از او سوال کن این حالت که به او دست می‌دهد از کجا می‌آید؟ خواهد گفت: [این حالت از عمل شیطان است.]^۱

پس عقل‌تان را دست شیطان ندهید!

بعد از تحریر (به نقل از گلدونه)

مدتی است در دفتر نشریه‌ی دیدار یکی از دوستان به این درد گرفتار شده است؛ به طوری که قبول زحمت کرده و انتخاب تیتراژ برای تمام مطالب نشریه را کُنترات برداشته است. نویسندگان نشریه به دنبال